

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

گفتیم که یک مقدار متعرض کلمات آقازیا بشویم و عرض شد که کلمات ایشان در مقالات مقدار زیادی مجمل است. بهترین راه حل کلمات ایشان همان تقریرات ایشان و شرح افکار ایشان است که هم نهایت افکار است و هم بدائع افکار است. کتاب های خوبی در شرح افکار است لکن ما حالا اجمالا به مقداری که با حرف ایشان هم آشنا بشویم، ایشان در این مقاله رابعه چون به صورت مقاله مقاله است در صفحه ۸۳ شروع به بحث می کند. بعد از این که متعرض می شود که وضع عام و موضوع له عام و خاص، هر دو خاص داریم و هر دو عام داریم. متعرض هیئات و حروف می شود که گفته می شود وضع عام و موضوع له خاص است.

من عرض کردم و تکرار نمی کنم بحثی که اصولا در کتب اصول سابقا مطرح شده بود در این بحث وضع بود. اخیرا اینها آمدند معنای حرفی را مستقلا بررسی کردند یعنی اول بحث سر این بود که وضع عام و موضوع له عام یا خاص باشد یا اگر عام است مستعمل فیه خاص است یا نه؟ بحث این جوری بود. خود آقازیا هم بحث را از این جا شروع کرده از بحثی که متعارف بوده لکن بعدها اصولا معنای حرفی را متعرض شدند، یعنی در کتب اصول ما را عرض می کنم یعنی لذا بحث را در دو بخش قرار دادند. یکی معنای حرفی و فرقی با معنای اسمی و یکی هم در این که کیفیت وضع و موضوع له اما طرح مسئله اول از آن دومی بود. این بعدها به این صورت در آمد. مرحوم آقازیا هم به همان شکل اول بود.

بعد ایشان می فرماید فهنا مقامات المقام الاول در بیان معانی حرفیه فنقول اولاً أنهم اطبقوا علی کونها غیر مستقلة بالمفهومية. اصولین اتفاق نظر دارند که مستقل نیست. فقط ایشان می گوید این عدم استقلال یا این خصوصیت را اختلاف دارند، ایشان می گوید که ارجع عدم الاستقلال الی عدم استقلالها فی مقام لحاظها. یعنی ارجاع دادند به این نکته که گفتند مستقل نیستند. در مقام لحاظ مستقل نیستند. بجعلها آله لملاحظة حال الغير قبال مفاهيم الاسماء الملحوظة بالاستقلال، و ایشان می گوید مراد کسانی که گفتند معنای حرفی آلی است

مرادشان این است در مقام لحاظ به اصطلاح. حالا تعجب است که ایشان با این که شاگرد صاحب کفایه هم هستند، کفایه هم معنای اسمی و حرفی را یکی گرفته. کلمه آلی را هم بکار برده. ایشان کلمه آلی را به معنای. و إلى ذلك نظر من قال بأن معانيها آليّة و مرآتيّة. عرض کردم تعبیر آلی در فصول آمده اما در کفایه خیلی روی آن تاکید شده است و عرض کردیم که عده ای فرق بین آلی و استقلالی را به این معنا که ایشان الان می گوید لکن بعد ایشان بعد که متعرض کلام صاحب کفایه می شود که معنا یکی است در صفحه ۸۹ دیگره عرض کردم یکمی قاتی می خوانیم: و ذلك لا لما توهم من أن لازم المسلك الاول، این همان اشکال إن قلت و قلت است که در کفایه آمده و تاریخش هم عرض کردم. لازم است مسلک اول که مسلک صاحب کفایه است صحة استعمال من فی مفهوم الابتداء. و عكسه. یعنی لفظ ابتدا به معنای من، بعد الجزم بعدم نفوذ شرط الواضع. چون شرط واضح لكيفية الاستعمال بعد الفراغ عن وضعها لمعنى واحد. للجزم، حالا ایشان جواب می دهد. این بعدم نفوذ شرط الواضع. للجزم بخروج عن هذه اللحاظ الاستعمالية، لحاظات استعمالی خارجا، لأنه يقال إن كيفية الاستعمال و إن لم تكن شرطا من الواضع، شرط نیست، مع عدم وجه لنفوذ هذا الشرط. عرض کردیم تعجب از ایشان است. ایشان باز همان عبارت صاحب کفایه را شرط گرفتند. از این ور هم به معنای لحاظ گرفتند، اگر لحاظ باشد غیر از شرط است. حالا به هر حال. عرض می کنم گاهی اوقات به نظر من خیلی التزام به لوازمش داده نمی شود.

و المشهور، لکن به مشهور ایشان نسبت می دهد. حالا من هم هنوز شبهه دارم چون عرض کردم آن چه که مطرح شده آن موضوع له عام یا خاص است. مگر از لوازم آن معنا این مطلب در بیاید.

و المشهور أن المعنى و الملفوظ مفاهيم غير مستقلة بذاته نه به لحاظ. یعنی می خواهد بگوید اصولا فی ذاتها مختلفند. فی هویتها و فی حقیقتها معنای حرفی با معنای اسمی فرق می کند. مراد ایشان ظاهرش این طور است. فی مقام الذهن نظیر نسب الخارجیّة، این که بعضی ها هی نسب خارجیه و نسب ذهنیه گفتند ظاهرا از همین تاجر به کلمات آقازیا است

القائمة بالوجودات الخارجیّة المتقومة بغیرها فی الخارج مع كون اللحاظ المتوجهة اليها استقلاليا. با این که لحاظ استقلالی است. بمعنی عدم كونها مرآة لغيرها الموجب لعدم الالتفات إليها، مرآتیت ندارند. بل لكون مثل هذه النسب القائم بالغير المعبر عنه بمقيدات و تقييدات

.....

آخری مما يلتفت إليها. این شاید اشاره به ردّ کلام محقق نائینی هم باشد چون مرحوم محقق نائینی بعد از این که چهار سنخ گرفتند یعنی چهار نکته در معنای حرفی گرفتند نکته آخرش این بود که معانی حرفی مغفول عنه هستند چون ایجاد می گرفتند. ایشان می گوید نه مغفول إليها است. مما يلتفت فيها بحيث يوجه طلبه نحو الذات المتقيدة بقيد كذا. مثلاً سر من البصره، این سیر را متقید کرده از بصره. علی وجه یكون التقيد جزئاً للمطلوب و التقيد خارجاً، آن تقیدش که سیر مقید به بصره باشد اما خود بصره ناخارج است. و بدیهی^۱ أنه لو لا الالتفات إلى تقيدات المعانی فی حیز الخطاب فما عنها توجیه الخطاب. این رد نائینی است. عرض کردم این رد را مرحوم آقای خوئی هم دارند. مرحوم آقای خوئی وقتی چهار معنای مرحوم نائینی را ذکر می کنند، چهار تا مطلبی را که مرحوم نائینی گفته است یکی این که ایشان می گوید ملتفت إليها نیست، ایشان می گوید چرا؟ وقتی می گوید سر من البصره یعنی این را لحاظ نکرده است. چرا التفات نکرده است؟ معانی حرفیه مغفول عنها است، نه مغفول عنها نیست. ایشان هم می خواهد بگوید مغفول عنها نیست یعنی حالت غفلت در آن معانی وجود ندارد.

به هر حال ایشان بحث اولش را در این قرار دادند که فرق بین معنای اسمی و معنای حرفی، ایشان می گوید دو تا مسلک معروف است. یکی فرقیشان به حسب لحاظ است و یکی این که فرقیشان به حسب واقع و ذات و هویتش است، اصلاً معنای حرفی ذاتاً غیر از معنای اسمی است. معنای حرفی معنای دیگری است. این طور نیست که با لحاظ باشد. مراد ایشان از لحاظ هم حرف کفایه است که من و ابتدا به یک معناست لکن دو جور لحاظ شده است. یک دفعه آلیا لحاظ شده و یک دفعه استقلالیا. پس ایشان مسالک را به دو قسم کرده و این مسلک دوم را به مشهور نسبت داده، من هم الان نمی توانم نسبت بدهم چون کلمات مشهور خیلی واضح نیست مگر این که بگوییم مراد ایشان از مشهور همین اصولین متاخر شیعه است. عرض کردم اصولین متاخر شیعه از زمان وحید بهبهانی تا زمان ایشان مثل کفایه و شیخ انصاری و فصول و قوانین و اینهاست. مگر مراد ایشان این معنا باشد و إلا عرض کردم بحث از قبل است چون تعجب هم هست که آقایان توجه نکردند که این مبحث حتی در معالم هم وارد شده است لکن در معالم چون در مقدمات نیست، در معالم بحث عود استثنا إلى الجمل المتعددة، آن جا دارد. ایشان در آن جا می گوید این که این استثنا به چند تا جمله، به کدام یکی بر می گردد؟ به اخیر یا به

مجموع؟ می گوید لابد من تمهید مقدمات. حالا معنای حرفی را در آن جا در کتاب معالم دارد. معنای حرفی را در آن جا متعرض شده است. به هر حال مرحوم آقای آقاضیا قدس الله نفسه به مشهور این را نسبت می دهند و حالا قبل از این که وارد این بحث بشویم اولاً این بحث چون الان دیگر آخر هاش هست و چیزی هم نمانده. ببینید در حقیقت شما دقت بکنید ببینید اصل مطلب چجوری بوده و چه بوده؟ اولاً این آقایان توجه نکردند که اگر شما در بحث وضع آنی که وضع شده دلالت تصدیقی است یا تصویری؟ اگر دلالت تصدیقی باشد که خواهد آمد و همین هم درست است مدلول تصدیقی وضع شده نه مدلول تصویری.

در حقیقت بشر به این صورت بوده که این تسبیح الان در دست من است. تسبیح این است. دست هم واضح است. آن چه که الان شبیه درست کرده کلمه در است، تسبیح در دست من. این را می خواهد تفسیر بکند. تمام بحث سر همین است. خب ببینید این را آمدند نگاه کردند فرض کنید اگر شما دستتان را صاف بگیرید می گوید تسبیح بر دست من است. علی، اگر این تسبیح این جا باشد دستت را روی آن بگذارید می گوید تسبیح زیر دست است. در، بر، زیر، کلمات فرق می کند. خیلی واضح است. خود تسبیح و دست عوض نشده، خود تسبیح و دست به حال خودش است. هیچی عوض نشده است. آن چه که منشا شده است. روشن شد که منشا شبیه از کجا پیدا شده است؟ شما هم الان در خانه بنشینید و فکر بکنید می توانید مطلب را خیلی راحت تصور بکنید. وقتی می گوید تسبیح در دست من است، بر دست صاف می گوید و وقتی دست را می بندید می گوید در دست من، مخصوصاً شما در زبان فارسی و عربی ممکن است این را با معنای اسمی هم بیان بکنید. تسبیح درون دست من، این درون معنای اسمی است. این دو تا مثال را خوب دقت بکنید، اگر روی مثال جلو بروید فکر می کنم خیلی راحت تمام بحث هایی را که راجع به معنای حرفی است برایتان روشن بشود و وجدانی بشود. تسبیح درون دست، تسبیح در دست، خب آن چه که واقعیت دارد تسبیح است و دست است، آن چه که در این جا آمده به قول آقایان ربطی داده عبارت از کلمه در است، یا بر، یا زیر، و لذا عرض کردیم حالا مسالکی را که در این جا مطرح شده، حالا مرحوم آقاضیا دو تا مسلک قرار دادند، طبق تصور ایشان. ببینید یک تفسیر بر این است که از جرجی زیدان نقل شده، من در کتاب ندیدم. کتاب را داشتم ولی این بحث را ندیدم. همه کتاب را ندیدم. کتاب مفصلی است. تاریخ آداب اللغة العربیة، یک کتاب دیگر در لغت دارد، نمی دانم از

این نقل کردند یا از آن. خلاصه اش این است که کلمه در تخفیف کلمه درون است. یعنی اسم بوده کوتاهش کردند شده حرف. هیچ فرقی با هم ندارند. شما می گوئید تسبیح درون دست است، آب درون کوزه است یا آب در کوزه است؟ یک تصور این است. که این اگر شد که اسم و حرف هم مثل هم هستند، هیچ فرق نمی کند. لحاظ و اینها هم نمی خواهد. ما اسم این را نظریه نحت گذاشتیم. به معنای تراشیدن. این معنایش این است که کلمه را تراشیدند و کوچک شده. این در حقیقت اسم بوده، یک تراشی بهش دادند و این کوچک شده و حرف شده، پس این مثال فارسی خیلی روشنی زدیم که این تراشیدن هم روشن در بیاید. کلمه درون را کوتاهش کرد و در شد و إلا درون و در به یک معناست. آب در کوزه است و آب درون کوزه است. با همدیگر فرقی ندارند، خب این که خیلی معنای عجیبی است. تصور این معنا خیلی عجیب است که اگر این حرف ایشان راست باشد و گفته باشد.

معنای دومی که در این جا در ذهن آقایان می آید این است که اصولا وقتی کلمه در را بکار بردیم یک سنخ معنا، همین طور که ایشان می گوید. شاید مراد ایشان هم نظرش به همین باشد، که چون مرحوم نائینی هم دارد. وقتی درون می گوئید اصلا سنخ دیگری تصور می شود، یعنی سنخ دیگری هست، نه لحاظ می شود. تصور نیست، اصلا دو سنخ از معنا هستند. این که ایشان گرفته مسلک دوم که مشهور است که سنخشان فرق می کند مرادشان این نیست چون این مسلک مشهور نیست، چون بالاخره کاش مرحوم آقاضیا توضیح می داد، توضیحاتی فرمودند لکن این نمی آید دو تا هویت مختلف را تفسیر بکند. رای مرحوم نائینی این است که این دو تا بالواقع و بالهویه مختلفند نه به لحاظ. البته ایشان به مشهور نسبت داده، مراد ایشان از مشهور اشتباه نشود. این معنایی نیست که من الان از نائینی نقل نمی کنم. معنای نائینی هم همین طور است اما این خلاف مشهور است.

و خلاصه اش این است که وقتی درون می گوئیم درون در حقیقت شما یک خبر می دهید، اما وقتی در می گوئید ایجاد می کنید. همین فرقی که ایشان معنای اسمی با معنای حرفیه گذاشتند. این را که ایشان به مسلک مشهور نسبت داده با مسلک مرحوم نائینی خیلی مناسب است. کاملا مناسب است. لذا هم خود مرحوم نائینی می گوید ذاتا و هویتا و حقیقتا معنای حرفی با معنای اسمی فرق می کند. راست هم هست، آن ذاتی است، فرقشان به لحاظ نیست. اگر گفتید تسبیح در دست است شما ظرفیت را ایجاد کردید اما اگر گفتید

تسبیح درون دست شماس است از ظرفیت خبر دادید، و لذا آن بحث هایی که کردیم که این معنایی که مرحوم نائینی فرمودند این هم قابل تصدیق نیست. خلاف وجدان ما در عرف است، البته آقازیا در معنای ایجاد اشکال دیگری به نائینی می کند که بعد متعرض می شویم. چون در عبارات ایشان آمده، به حرف نائینی اشاره می کند، می گوید بعض اعظم عصر، پس این مطلب هم که مشکل پیدا کرد، این وجه دوم.

وجه سوم در این مطلب همین است که بگوئیم در و درون به یک معناست، اگر یک شیئی محتوی بر شیء دیگری بود به حیثی که چیزی از او خارج نبود بهش ظرفیت می گویند. مثلاً تسبیح در دست وقتی است که تسبیح اما اگر نصف تسبیح بیرون باشد نمی گویند تسبیح در دست من است. خوب دقت بکنید! در مفهوم ظرفیت احتوا و احاطه خوابیده است. یعنی در مفهوم ظرفیت این خوابیده که مقداری از آن شیء و از آن مظروف خارج نیست. اگر خارج باشد ظرف بکار نمی برند. مثلاً می گویند نصف تسبیح، ربع تسبیح در دست من است. در مفهوم ظرفیت مجرد احتواء نیست. احتوای بر آن این معنای ظرفیت است. این هر دو یکی است. بگوئید درون یا بگوئید در، هر دو یکی است و هیچ فرق نمی کند. همین که ایشان اسمش را لحاظ گذاشتند. من و ابتدا هر دو یکی است. هیچ فرقی با هم ندارند. آن فرق اساسیشان در این است که اگر معنای ابتدا را فی نفسه دیده بهش اسم می گویند و اگر معنای ابتدا را بین دو چیز دیده بهش حرف می گویند. لحاظش فرق می کند، این مسلک اول به تعبیر ایشان. مسلک اولی که ایشان فرمودند تعبیرش این است. این هم یک فرق ذاتی.

فرق دیگری که گفته شده است که قول چهارم در این مسئله است یک فرقی است که بین وجود رابط و وجود رابطی گذاشتند. این تصور این طور است، البته این تصور دقیقاً در کلمات این ها آمده یا نه ممکن است که خیلی دقیق نباشد لکن ما احتمالات را عرض می کنیم. آن فرض چهارم و قول چهارم این است که معنای ابتدا از قبیل وجود رابطی است و به اصطلاح جزء اعراض است. جزء اعراض نسبی است اما وقتی گفت در، از قبیل وجود رابط است که اصلاً خودش فی نفسه وجود ندارد. وجود رابطی فی نفسه وجود دارد و وجود برایش حمل می شود لکن متقوم به غیر است، در وجود رابط فی نفسه وجود ندارد. پس فرق بین این دو تا این است.

اگر این را هم بگوییم تقریباً شبیه قول دومی است که ایشان می گوید، قول مشهور که فرق بین معنای اسمی و معنای حرفی فرق ماهوی و واقعی است. به لحاظ نیست. این هم یکی.

قول پنجم که ظواهر عباراتشان هست معنای اسمی را از قبیل جواهر گرفتند و معنای حرفی را از قبیل اعراض گرفتند. آن قائم به نفس است و این قائم به غیر است. شاید بعضی از عبارات اهل سنت و حتی در کتبشان و بعضی از ظواهر عبارات نائینی با این رای بیشتر می سازد. البته ایشان که ایجاد گرفتند، اگر این شد باز فرق بین معنای اسمی و بین معنای حرفی یک فرق واقعی می شود. البته خب عده ای هم در این جا بحث های ثانوی کردند که ما اصلاً وجود عرض را قبول می کنیم یا نمی کنیم یا بعضی از اعراض نسبی را قبول نکنیم یا همه اش را قبول نکنیم و الی آخره. و وجود رابط هم همین طور است. مثلاً آقای خوئی منکر وجود رابطند که اصلاً ما وجود رابط نداریم. آن بحث ها که کلاً خارج است. آنها ربطی به مانحن فیه ندارد.

پنجم جواهر و اعراض می بیند، چهارم وجود رابط و رابطی می بیند. یعنی در ابتدا از قبیل وجود رابطی می بیند، یعنی عرض می بیند اما کلمه من را از قبیل وجود رابط می بیند. بنا بر این که وجود رابط هم باشد و وجود رابطی هم باشد و با همدیگر اختلاف دارند. دو سنخ وجود است. این هم قول پنجم.

قول ششم این است که این به اصطلاح اصولاً در معنای اسمی که مراد ما از اسمی همان اسمی است که مرادف با حرف است. در آن معنای اسمی شما اصلاً خود آن معنا را فی نفسه می بینید لکن معنا دارای خصوصیت است یعنی معنا نسبی است. در معنای حرفی اضافه بر نسبیت خود معنا در مقام وضع هم نسبیت لحاظ کرده است. دو تا نسبیت دارد یعنی خود ابتدا یک مفهوم نسبی است. اما حرف کارش این است که یک مفهوم نسبی را به نحو اندکاک در غیر می بینید و این لحاظ است. این که به قول اول بر می گردد که ایشان قرار داد. مسلک اول. ایجاد و اختاری نیست. از قبیل وجود رابط حالا معتقد باشیم یا نباشیم نیست. از این قبیل است که در مقام لحاظ به نحو اندکاک در طرفین می بینید. خود معنا هم خصوصیت دارد یعنی بعبارۀ آخری این که شما می گوئید موضوع له در حروف خاص است این خصوصیت از کجاست؟ عرض کردیم عده ای خصوصیت را از مقام استعمال گرفتند و عده ای خصوصیت را از مقام موضوع

له گرفتند. درست شد؟ اما ایشان می خواهد بگوید که این خصوصیت از کجا پیدا شده است؟ عده ای آمدند گفتند این خصوصیت به لحاظ است. عده ای هم آمدند گفتند که نه این خصوصیت در حقیقت دو تا خصوصیت است نه یکی. یکی خصوصیت به لحاظ خود معنا فی نفسه است چون مفهوم نسبی است. ابتدا مفهوم نسبی است. مثل زید نیست که فی نفسه تصور بشود. یک مفهوم نسبی است که طبعاً خصوصیت پیدا می کند. آن وقت من اضافه بر آن خصوصیت یک خصوصیت دیگری هم دارد که آن قیام به طرفین باشد. یک حالت است. آن وقت مراد از مغفول عنه بودن به این معناست، یعنی بعبارۀ دیگر فرق بین معنای اسمی و حرفی را اگر بخواهیم الان یکمی با اصطلاحات الان روشنتر بگوییم مثل فرق بین ضمیر نا آگاه و ضمیر آگاه می ماند. این که نائینی مغفول می گوید یعنی نا آگاه. چطور ما اصطلاحاً یک ضمیر نا آگاه و آگاه داریم، خیلی از معلوماتی که ما در زندگی داریم در وجدان ما هست اما توجه بهش نداریم. حالتی پیش بیاید که به او توجه پیدا می کنیم که ضمیر آگاه می شود. آقایان یک حرفی دارند که نسبت ضمیر آگاه به نا آگاه تقریباً مثل کوه یخ می ماند. حالا کوه یخ را می گویند یک دهمش یا یک صدمش بالای آب است و بقیه اش زیر آب است و لذا معروف است که کشتی ها وقتی به کوه یخ می رسند به فاصله خیلی دوری رد می شوند چون می دانند بیشتر این زیر آب است. آن مقداری که روی آب آمده خیلی مقدار کمش است. نه دهم یا ۹۹ درصد زیر آب است. ضمیر نا آگاه در زندگی انسان مثل همان کوه یخ است یعنی بیشترین قسمتش نا آگاه است، این آگاه و نا آگاه در کلمات اصولین ما غالباً به عنوان علم اجمالی و ارتکازی به کار برده شده است و تفصیلی. ان شا الله در بحث تبادل عرض می کنیم که کلمه علم اجمالی و تفصیلی که در کفایه بکار برده شده است در اصول کاربرد های مختلف دارد. یکی از کاربرد هایش همین آگاه و نا آگاه است. اجمالی یعنی نا آگاه و ارتکازی یعنی نا آگاه. البته بیشتر در این جا به اجمالی ارتکازی می گویند. تفصیلی یعنی آگاه. یعنی التفاتی. آن مدرک را اگر ما در وجدان نا آگاه ما، تصادفاً این لفظ ضمیر را تازگی بکار بردند. حالا خیلی لطیف است که در روایت هم لفظ ضمیر آمده است. ما اضر احد شیئاً إلا و قد ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه، این جا هم کلمه اضر آمده است. این همان ضمیر نا آگاه است یعنی آن ضمیر نا آگاهی را که شما دارید در رفتار و

کردار شما تاثیر دارد. البته بنایشان به این است که اصولا ضمیر نا آگاه غیر از این که فراوان بر زندگی انسان تاثیر دارد در خواب خیلی ظهور و بروز پیدا می کند. خواب بیشتر تفسیر همان ضمیر نا آگاه است.

پس فرق بین معنای اسمی و حرفی در حقیقت فرق بین ضمیر آگاه و نا آگاه است. معنای حرفی از قبیل. چون حالت اندکاک می دارد هست، این که آقای خوئی می گوید بهش التفات هست هست، بالاخره مدرک و علم ماست. هست، نه این که نیست. مغفول نیست. اما وقتی که استعمال می شود. وقتی که بکار برده می شود. وقتی که قرارداد شده به این نحو قرارداد شده است که در طرفین باشد. اگر مراد نائینی از مغفول عنه این بود اشکال آقاضیا هم به ایشان وارد نیست. خیلی اشکال به ایشان وارد نبود. اما این که بگوییم اصلا مغفول عنه است و بهش توجه نداریم خب این که خلاف ظاهر است. تسبیح در دست است همچنان که کلمه تسبیح و دست را نگاه می کنیم در آن هم فکر می کنیم. این طور نیست که نا آگاه باشد. این طور نیست که مغفول عنه باشد. دقت کردید، اگر دست صاف بود می گفت بر دست است. اگر زیرش بود می گوییم زیر دست است پس معلوم می شود توجه داریم. این طور نیست که مغفول عنه باشد. مراد نائینی هم از مغفول عنه نباید این باشد. اگر این باشد خب بدیهی البطلان است یعنی غیر واضح است.

پس بنابراین فرق بین معنای حرفی و بین معنای اسمی در حقیقت فرق بین این دو نحوه مدرک ماست. یکی از قبیل ضمیر نا آگاه ماست و یکی از قبیل ضمیر آگاه است. یکی از قبیل امر نسبی ارتکازی است، اجمالی است و یکی امر نسبی التفاتی است. حالا ما به جای کلمه التفات خب تفصیلی یا استقلالی گفتیم. استقلالی، التفاتی، تفصیلی. می شود اسم آن یکی را هم بگذارید علم اجمالی یا ارتکازی یا مثلا بگوییم به این که اندکاک. من به نظرم می آید که لفظ اندکاک بهتر باشد. یعنی مندک در طرفین است. به این معنا و این ظاهرا احتمالا مراد جدی نجم الاثمه باشد که يوجد المعنی فی الطرفین. یعنی دست و تسبیح را یک رابطه ای بینشان ایجاد می کند.

پس فرق بین این دو تا در حقیقت به همین اندکاک و التفاتی بودن است.

یکی از حضار: خود معنای ظرفیت هم ایجاد معنی در طرفین است دیگه.

آیت الله مددی: آن هم همین طور است. فرق نمی کند. چون نسبی است. لذا عرض کردیم چون نسبی هستند هر دو خصوصیت دارند. گاهی در مقام وضع نسبیت را نگاه کرده، مندکا در طرفین چون نسبی است، این شده حرف. بدون اندکاک. خب این هم مبنای پنجم. مبنای ششم: مبنای دیگر را هم عرض کردم چون دیگه توفیق ما خیلی کم شده، نشد مراجعه جدید بکنم به نوشته های استادمان آقای سیستانی، ایشان فرق بین این دو تا را به نحو لف و نشر گرفتند. لف یعنی پیچیده. یعنی به اصطلاح مبهم و به صورت ابهام و نشر همان معنا را باز کرده است. همان ظرفیت را باز کرده است. فرق بین این دو تا در حقیقت به یک نحوی از لف و نشر است. معنا وقتی پیچیده باشد می شود معنای حرفی. باز شده باشد. حالا ممکن است این جا بحث لغت است. شما ممکن است در این جا بنشینید و تصورات دیگر هم بکنید. من الان برای شما کاملاً روشن کردم که اصل این تفکر این است. این مثال عرفی را و عرض کردم مخصوصاً روی مبانی ای که آقایان گفتند که بنده هم عقیده ام این است چون معنای وضع دلالت تصدیقی است یعنی در اول مثلاً انسان می گوید همان لفظ یا هر لفظی که هست. این را می گوید و بعد می آید جدا می کند. ببینید. می گوید آب یعنی این، کوزه یعنی این. این در یعنی چه؟ این تحلیلی است که بعدها راجع به این کلام داده شده است. این تحلیلی را که ما راجع به این کلام می دهیم آب و کوزه چون قائم در خارج هستند خیلی واضح بود و هیچ مشکل نداشت، اگر فعل هم بود مثل سرت من البصره آن هم مشکل نداشت. بالاخره سیر فعل است، می فهمند. بصره هم مشکل نداشت. آنی که مشکل تولید کرد این کلمه من بود و با این توضیحاتی که من برای شما عرض کردم خیلی واضح شد که راحت می توانیم این کار را انجام بدهیم و این که ایشان به مشهور نسبت داده که تفاوت ماهوی دارند این را الان من نمی توانم به مشهور نسبت بدهم چون واقعاً روشن نیست که عبارات مشهور این باشد. معنای حرفی را با اسمی فرق گذاشتند. قبول داریم. اما این که ایشان می گوید یا به لحاظ مقام لحاظ است و یا به مقام واقع و هویت است. اصولاً در وضع و آنچه که مربوط به اعتبار است هویت و واقع. حالا نمی دانم مراد ایشان از هویت چیست. قطعاً وضع به لحاظ بر می گردد. اصلاً در وضع لحاظ، اصلاً وضع همان لحاظ است. تا لحاظی نباشد وضع نیست. نمی فهمم معنای آن را و این جا یعنی به نظر ما آن نکته اساسی در این بحث این است که همانی را که واضع لحاظ کرده است. حالا واضع گاهی اوقات مثلاً شخص خاصی است و در جریانات خاصی است. چون امروزه می

دانید خیلی از نسب و ارتباطات را بشر تازه درست می کند، طبق این نسب و ارتباطات می آید مثلاً حروف یا هیئات قرار می دهد یعنی معانی حرفی اضافه بر این که در فی نفسها فوق العاده فراوان هستند مثل معانی اسمی، صلاحیت تکرر هم دارد چون نسبت های جدید را ملاحظه می کند. نکته های جدید را ملاحظه می کند. ممکن است مثلاً بگوید انسان شناسی غیر از انسان شناختی است. دو تا علم است. این می آید یک نکته ای را در نظر می گیرد و طبق آن نکته اصطلاح را عوض می کند. لفظ را عوض می کند. این طبیعت انسان است. شرح دادم، پس بنابراین آن چه که در این جا مورد نظر است این راهی را که مرحوم آقازیا ابتدائاً فرمودند دو تا مسلک است. حالا همین جور که ما حساب کردیم شد هفت تا مسلک. شاید شما بخواهید تصور بکنید خیلی بیش از این در بیاید، چرا؟ چون مقام وضع است، مقام جعل است و این نکته اساسی که ما الان داریم بتوانیم یک تفسیری را از مقام جعل ارائه بدهیم که مناسب با ارتکازات ما باشد و ما هم در او شان فعال داریم. انفعالی نداریم.

بعد از این مطالب که ایشان گفتند و حینئذ و إن قیل لازمه اتحاد معانی الاسماء و الحروف. اشاره به کلام استادش صاحب کفایه است و إنما الاختلاف فی کیفیه استعمالها. در کیفیت استعمالش اختلاف است و إلا یلزم اشکالات ثلاثه المعروفة فی اخذ هذه القيود فی الموضوع له. این قیود و خصوصیات خارجی را اگر بخواهیم در موضوع له بگیریم سه تا اشکال است. دیروز عرض کردیم این سه تا اشکال در کفایه آمده است. و هدف از این سه اشکال می خواهد بگوید مستعمل فیه عام است. حالا ایشان تعبیر دارد الاشکالات الثلاثه المعروفة. معلوم می شود قبل از کفایه هم جای دیگه بود ولی من فعلاً علم ندارم. معلوم می شود این سه تا اشکال معروف است. من دیروز در بحث عرض کردم که مرحوم آقازیا اینها را اجمالاً نوشتند. این هم یک اشتباه بود. چون تند خوانده بودم. این سه تا اشکال در حاشیه کتاب محقق کتاب اضافه کرده است. کسی که کتاب را چاپ کرده این ها را، ما خلط بین متن و حاشیه کردیم. گفتم در متن آمده اشتباه بود. در حاشیه آمده. امروز هم هر چه نگاه کردم تعجب هم کردم، گفتم چطور شده من اشتباه کردم. دیدم در حاشیه بوده من خلط حاشیه و متن کردم.

بعد اشکال اول را چون ایشان دارد حالا اگر آقایان خواستند در کفایه آن اللحاظ الآلی لو کان جزئا من المعنی الموضوع له للزم لحاظ هذا اللحاظ الآلی. چون باید این لحاظ هم یک لحاظ دیگه می خواهد.

الاشکال الثانی لازم کون اللحاظ جزئا من الموضوع له هو أن یکون الموضوع له امرا ذهنیا صرفا.

البته در کفایه به جای امر ذهنی که ایشان کلیا عقلیا، باز یک بحث دیگه آن جا بین آقایان شده که چرا صاحب کفایه گفته کلی عقلی است با این که کلی عقلی. بعد هم گفتند یک اصطلاحی است که در اسفار آمده که امر ذهنی را ازش تعبیر به کلی عقلی کرده است. این هم برای شرح کفایه که اگر خواستید شرح بدهید کلمه کلی عقلی آمده که مرادش این کلی عقلی معروف نیست. مرادش امر ذهنی است. خوب شد که این آقا به امر ذهنی ترجمه کرده تا آن اشکال پیش نیاید و إلا در کفایه عنوان کلی آمده.

أن یکون الموضوع له امرا ذهنیا صرفا. چون لحاظ جزئش است، این خصوصیت جزئش است پس امر ذهنی می شود. امر ذهنی یعنی آنی که فقط در ذهن وجود دارد. فلا یمکن امثاله خارجا، قابل امثال نیست. اشکال سوم هم اشکال نقضی است. اگر بنا شد این لحاظ موجب خصوصیت بشود و موضوع له خاص بشود لحاظ استقلالی هم در همان جا به خصوصیت می شود. شما چطور لحاظ استقلالی را در اسم می گوئیم معذک اسم موضوع له عامش است.

لو جاز أن یکون لحاظ الآلی جزئا من الموضوع له فی الحروف لجاز أن یکون اللحاظ الاستقلالی جزئا من الموضوع له فی الاسماء پس سه تا اشکال هست. البته خب این اشکالات این است که مراد ما از لحاظ خود شیء است نه قیدیت لحاظ. قید خارج است. نه این خصوصیت به قید لحاظ. لحاظ را قید نکرده است. این اشکالات ثلاث است. اصولا ببینید احتیاج به این اشکالات ثلاث ندارد. ما اگر تصور کردیم موضوع له عام است عاداتا مستعمل فیه هم عام است. عاداتا احتیاج به این بحث ها ندارد. چون ظاهرا مستعمل فیه در همان موضوع له است. اگر خصوصیتی را داریم تصور می کنیم مال خارج است. مال استعمال نیست. اگر گفتیم جاء رجل، رجل به معنای رجل است. همان مفهوم عامش است. این که در خارج این رجل یک شخص معینی است مال ظرف خارج است. ربطی به عنوان جاء رجل ندارد. نمی خواست این اشکالات ثلاثه را ایشان مطرح بکند. اصولا اگر ما قبول کردیم که موضوع له این جور است مستعمل فیه هم

همان است. هیچ فرق نمی کند. چرا؟ چون اگر خصوصیتی آمد این خصوصیت مال خارج است. مال خارج تاثیر ندارد. دیگه شما از این مثال جاء رجلٌ من اقصی المدینة. رجل مراد شخص معینی است اما شما کلمه را در رجل بکار بردید. نه در زید ابن حسن مثلاً. در آن شخص که بکار نبردید.

پس اصولاً احتیاج به این مقدمات نیست. البته اشکال نقضی ایشان که اشکال نقضی توسعه اشکال است. جواب اشکال نیست، آن دو تا اشکال هم احتیاجی به آن ها نیست یعنی اصل مطلب این است. احتیاج به این لو کان کذا یلزم کذا نیست، اصولاً احتیاج به لو نداریم. مطلب مدرک است یعنی ما مطلب را صاف ادراک می کنیم. مطلب را صاف می بینیم. احتیاج به این حرف ها ندارد. اگر گفتیم سرت من البصره خصوصیت بصره به خاطر لفظ بصره است و إلا اگر من به معنای ابتداست، ابتداست دیگه. لذا مرحوم نائینی می گوید موضوع له در من عام است. چرا؟ چون سرت من البصره، من به معنای خودش است. بصره خصوصیت آورده. قرات من اول الکتاب. قرات من صفحه خمسين، این صفحه خمسين خصوصیت آورده و إلا خود من به معنای من است. لذا موضوع له را ایشان عام گرفت. اگر موضوع له عام باشد مستعمل فیه هم عام است. فرق نمی کند. این تفکیکی که بعضی ها آوردند. این خیال کردند چون حروف در نسبت خاص بین طرفین است وقتی طرف آمد لا اقل مستعمل فیه خاص است. نه تابع موضوع له است. موضوع له عام بود مستعمل فیه هم عام است. خاص بود این هم خاص است. نکته خاصی ندارد. احتیاج به این اشکالات ثلاثه معروفه که مرحوم آقای آقاضیا اشاره بهش فرمودند ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين